

مطالعه تطبیقی رابطه انسان و معماری از منظر زیبایی‌شناسی در دوره‌های کلاسیک، مدرن و پست‌مدرن

سمیه موسویان^{*}

m.moosaviyan@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۹۸/۴/۱۹

تاریخ دریافت: ۹۷/۱۰/۳۰

چکیده

زمینه و هدف: ارتباط جدایی‌ناپذیر انسان و معماری در طول دوره‌های مختلف، چه به صورت ترسیم شباهت نسبی یا قیاس تشبیهی بین ساختار بدن انسان و معماری، چه به دلایل زیباشناسی و چه به دلایل نمادین، همواره مورد توجه بوده است. تلاش نگارنده بر آن است تا نوع ارتباط انسان و معماری را در دوره‌های کلاسیک، مدرن و پست‌مدرن بر مبنای شباهت‌ها و تفاوت‌های آن بررسی نماید. هدفی که دنبال می‌شود، مطالعه تطبیقی این ارتباط در دوره‌های مذکور، جهت رسیدن به شناخت‌شناسی رابطه انسان و معماری از منظر زیبایی‌شناسی است. پرسش اصلی این پژوهش بر آن است که معماری غرب با انسان به عنوان موضوعی زیبایی‌شناسانه در طول دوره‌های مختلف چگونه برخورد کرده است؟

روش بررسی: این پژوهش از نوع کیفی به صورت توصیفی-تحلیلی است و جهت شناخت جایگاه انسان در زیبایی‌شناسی معماری دوره‌های مختلف با بهره‌گیری از ادبیات موضوعی، به روش تطبیقی، دیدگاهی تفسیری را در پیش می‌گیرد.

یافته‌ها: یافته‌ها بیانگر آن است از شروع دوران کلاسیک تا مدرن، معنای ضمنی و نمادین زیبایی‌شناسی که برگرفته از کالبد انسانی بود به تدریج محو شده است.

بحث و نتیجه‌گیری: رابطه معماری و انسان از منظر زیبایی‌شناسانه در دوره کلاسیک با تأکید بر بعد نمادین و دوره مدرن با تأکید بر بعد پراگماتیک، رویکردی کالبدانگارانه از طریق منطق ریاضیاتی بوده است؛ اما در دوره پست‌مدرن به رویکردی کالبد-ذهن انگارانه مبدل شده است؛ بدین معنی که در پست‌مدرنیسم بر حضور انسان از طریق فضای معماری تأکید گردیده و الگوی کالبد انسان به عنوان موضوعی زیبایی‌شناسانه (فرم و مضمون) در دوره‌های قبل، اکنون به بحث تجربه انسان از مکان مبدل شده است که از طریق ادراک کالبدی معماری امکانپذیر می‌باشد، که رویکردی زیبایی‌شناسانه را در خود حمل می‌کند.

واژه‌های کلیدی: انسان، زیبایی‌شناسی معماری، معماری غرب، ادراک کالبدی.

A Comparative Study about the Relationship between Man and Architecture from the Aesthetic Perspective in Classical, Modern and Post-modern Periods

Somayeh Moosavian¹ *

m.moosaviyan@gmail.com

Admission Date: July 10, 2019

Date Received: January 20, 2019

Abstract

Background and Objective: The inseparable connection of man and architecture over different periods, either in the form of drawing a relative resemblance or analogy between the structure of the human body and architecture has always been considerable due to either aesthetic reasons or symbolic reasons. The author's attempt is to investigate the type of human-architectural relationship in classical, modern and postmodern periods based on similarities and differences. The aim pursued in this research is a comparative study of this relationship in the aforementioned periods, in order to achieve the cognitive relation between human and architecture from the perspective of the aesthetics. The main question is how western architecture has dealt with human as an aesthetic subject during different periods?

Material and Methodology: This research is descriptive-analytical qualitative type, and in order to understand the place of man in the architectural aesthetics of different periods, it takes an interpretive point of view by using thematic literature, in a comparative method.

Findings: The findings show that the general principles of aesthetics taken from the human body in classical architecture gradually became a complex process in subsequent periods.

Discussion and Conclusion: It means, in the classical architecture, the implicit (metaphorical) and symbolic meaning of the aesthetics which was influenced by the human body. These concepts gradually faded to the onset of the modern period. The relationship between architecture and man from an aesthetic point of view in the classical period with an emphasis on its symbolic dimension, and in the modern period, emphasizing its pragmatic dimension, was a purely anatomical approach through mathematical logic. While this approach was transformed by the emergence of postmodernism into perceptual approach; hence, in postmodernism, emphasis is placed on human presence in architecture and cognizance through it, so this two-sided relationship of the body/architecture has come to the subject of "aesthetics experience" through physical perception in post-modernism architecture.

Keywords: Man, Aesthetics, Western Architecture, Bodily Perception.

1- Ph. D in Architecture, Department of Architecture, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran. *(Corresponding Author)

مقدمه

در حوزه تئوری معماری غرب همه منابعی که از زمان روم باستان نگاشته شده‌اند، عناوینشان برگرفته از ده کتاب معماری به عنوان اولین متن در خصوص معماری است که توسط ویتروویوس در عهد عتیق کلاسیک تألیف شد. هر چند این کتاب ممکن است گنجینه‌ای از دانش معماری اولیه یونانی و رومی تلقی شود و مسائل مطرح شده در آن از قبیل استفاده اقتصادی از فضا و تکنیک‌های ساختمان‌سازی، (۱) این مسائل یا از رده خارج شده‌اند و یا بطور قابل توجهی با گذشت زمان پیشرفت کرده‌اند، اما مفهوم زیبایی و ارتباط آن با موضوع انسان هنوز در جایگاه منحصر به فرد منشاء استانداردهای زیبایی‌شناسی، در فرهنگ معماری غرب محسوب می‌شود. با ظهور رنسانس و رواج انسان‌گرایی موجب شکل‌گیری رابطه‌ی متفاوتی میان انسان و معماری گردید، با ادامه یافتن گرایش‌های ویتروویوس‌گرایی در این زمان توجه به انسان با نگرشی جدید مورد توجه قرار گرفت. پس از رنسانس با آغاز انقلاب صنعتی و پیشرفت فناوری، انسان‌گرایی رنگ باخت و صنعت به غایت تبدیل شد. تا اینکه سرانجام لوکوربوزیه، در طول دوره زمانی بین جنگ‌های جهانی اول و دوم، فراخوانی کاربردهای انسانی را به حیطه معماری وارد کرد و همین امر به پارادایم اصلی معماری مدرن مبدل گشت. او با مجموعه‌ای از نوشته‌های «زیبایی‌شناسی عصر جدید» را ترویج کرد، و «مدولار» به عنوان یک تفسیر جدیدی از زیبایی بعد از جنگ جهانی دوم رواج یافت. ولی نتایج حاصل از این رویکرد منجر به بروز انتقاداتی زیربنایی نسبت به آن در دهه‌ی شصت میلادی گردید. انتقاداتی که اندیشه تکنومدار مدرن را نشانه رفته بود و به انسان‌مداری تکیه می‌کرد. در نتیجه، پست‌مدرنیسم و انسان‌گرایی به عنوان یکی از زیر شاخه‌های مهم آن مطرح گردید که خصوصیات انسانی را در معماری مورد توجه قرار می‌داد. علاوه بر این، با پیشرفت معماری پست‌مدرن استانداردهای زیبایی‌شناسی سنتی غربی و نیز تنوعی از سبک‌های معماری تاریخی با رویکردی انسان‌مدارانه احیاء شدند، که از آن زمان تاکنون بطور گسترده در مباحث معماری غرب مورد بحث قرار گرفته‌اند.

بنابراین ارتباط تفکیک‌ناپذیر انسان و معماری در طول دوره‌های مختلف معماری، چه به صورت ترسیم شباهت نسبی یا قیاس تشبیهی بین ساختار بدن انسان و معماری، چه به دلایل زیبایی‌شناسی و چه به دلایل نمادین، همواره مورد توجه بوده است. در بیان ذهنی انسان، بدن انسان عنصر اصلی و اولیه ارجاع در معماری به شمار می‌رفته است. در تاریخ معماری همواره کوشش برای انسانی‌کردن کالبد معماری به اندازه تلاش‌هایی که برای هندسی کردن بدن انسان صورت گرفته است. کشف قواعد تناسبات بین بخش‌هایی از بدن انسان که بتواند معیارهایی را برای سنجش در معماری به دست دهد، بخشی از این رویکرد به شمار می‌آید. از اینرو این اهمیت وجود دارد که ابتدا جایگاه مباحث ویتروویوس در خصوص سر منشاء زیبایی‌شناسی معماری کلاسیک بازشناخته شود و میراث او به عنوان بخش لاینفک و مهمی از ریشه زیبایی‌شناسی سنتی غربی در بررسی دودمان استانداردهای زیبایی‌شناسی معماری بررسی گردد و تأثیرات آن در زیبایی‌شناسی معماری مدرن و پست‌مدرن در نظر گرفته شود. بر مبنای آنچه که بیان شد، شناخت نوع ارتباط انسان و معماری و نوع نگرش معماری به انسان در دوره‌های کلاسیک، مدرن و پست‌مدرن و مقایسه شباهت‌ها و تفاوت‌های این ارتباط در دوره‌های مذکور جهت رسیدن به بازشناسی رابطه انسان و معماری از منظر زیبایی‌شناسی غربی ضرورت پرداختن به این پژوهش بوده است. سوالاتی که در این راستا مطرح می‌شوند عبارتند از معماری غرب با انسان به عنوان موضوعی زیبایی‌شناسانه از بعد صورت و مضمون در دوره‌های مختلف کلاسیک، مدرن و پست‌مدرن چگونه برخورد کرده است؟ جایگاه انسان در معماری هر کدام از این دوره‌ها چگونه بوده است؟ و در هر دوره این ارتباط به چه شکلی نمود پیدا کرده است؟

پیشینه و روش شناسی پژوهش

توجه به انسان و ارتباط آن با معماری غرب همواره از منظر نسبت و تناسبات کالبدی انسان موردنظر بوده است (۱، ۲، ۳، ۴) و لوکوربوزیه با کتاب مدولار تناسبات انسان-محور در معماری را با نگرش ریاضیاتی مورد توجه قرار داد. با شروع دوره پست‌مدرن و

نقدهای مطرح شده در مورد فقدان حضور انسان در معماری مدرن موجب توجه ویژه به این موضوع گردید، (۵) در این زمان با ظهور رویکرد پدیدارشناسی و گسترش نظرات مرلوپونتی در کتاب *پدیدارشناسی ادراک*، سبب ورود این نوع مباحث با نگاهی جدید در حوزه معماری با موضوع انسان و ادراک گردید. (۶) پالاسما تحت تأثیر این مباحث در کتاب *چشمان پوست* (۷)، هال و پرز-گومز در مجموعه مقالات *پرسش‌های ادراک* با تأکید بر ادراک حسی معماری (۸) و همچنین باشلار در *بوطیقای فضا* (۹) با تأکید بر بحث تجربه در معماری سبب ایجاد نگرشی جدید به بحث انسان و ادراک معماری شدند. با وجود ادبیاتی این چنین، پژوهشی که به طور خاص این نوع ارتباط را در دوره‌های مذکور از منظر زیبایی‌شناسانه مورد بازشناسی و مقایسه قرار دهد، مسأله‌ای است که نوشتار حاضر به بررسی آن پرداخته است.

این پژوهش از نوع کیفی و به روش توصیفی-تحلیلی انجام شده است و جهت شناخت جایگاه انسان در زیبایی‌شناسی معماری دوره‌های مختلف با بهره‌گیری از ادبیات موضوعی، به روش تطبیقی، دیدگاهی تفسیری را در پیش می‌گیرد و به استدلال منطقی یافته‌ها از طریق مطالعه اسنادی و کتابخانه‌ای می‌پردازد.

مبانی نظری

۱- معماری کلاسیک: زیبایی‌شناسی ویتروویوس

تناسب موجود در طبیعت و کالبد انسان همواره مورد توجه یونانی‌ها بود و معماری معابد در طی حرکتهای تکاملی خود می‌کوشید به این معیار حقیقت یعنی تناسب دست یابد. یونانی‌ها که تناسب طلایی را از طریق مصری‌ها شناخته بودند، با آگاهی به نقش غالب تناسب بدن انسان و با اعتقاد به این نظم برتر از جهان، این تناسب را در پرستشگاه‌هایشان منعکس کردند (۱۰). در ادامه ویتروویوس در قرن اول میلادی به عنوان اولین نظریه‌پرداز معماری، تحت تأثیر افلاطون و ارسطو نظریاتش را بر مبنای طبیعت و تناسب یونانی، یعنی تناسب بدن انسان بنا کرد. ویتروویوس در ده کتاب *معماری ستون‌های یونانی* را بر مبنای تناسب بدن انسان گونه‌شناسی کرد، سبک دوریک را نماینده زیبایی مردانه می‌دانست که مناسب معابد الهه جنگ و الهه خرد بود، سبک یونیک با سرستون‌های طوماری شکل همچون موی مجعد رو به پایین آویزان، نماد ظرافت، تناسبات

زنانه در نظر گرفت که مناسب معبد الهه ماه و شکار بود. سبک کرتی با الهام از اندام یک دوشیزه باریک اندام، برای معابد الهه زیبایی، عشق و معبد فلورا کاربرد داشت (۴). مطابق با کیهان-شناسی در عهد روم باستان، اصول زیبایی‌شناسی در تناسب با طبیعت و قوانین زیبایی‌شناسی در تقارن و تناسب فاصله-گذاریهی بین ستون‌ها در نظر گرفته شد. ویتروویوس به صراحت این اصول و قوانین زیبایی‌شناسی را به عنوان اصولی فاقد زمان و به عنوان قیاسی برای بدن انسان در نظر گرفت و آنها را با یک «مرد خوش هیكل» مقایسه و به مجموعه‌ای از نسبت‌های ثابت تبدیل کرد که «مرد ویتروویوسی» بعدی از آن نشأت گرفت. در همین زمان، تولیوس سیسرو خطیب رومی زیبایی معماری را براساس عقاید یونانی و تناسبات بدن انسان دارای دو جنبه می‌داند ۱. زیبایی خاص مردان رومی یا دیگنیتاس: به معنی تزیین ۲. زیبایی خاص زنان رومی یا ونوستاس: به معنی جذابیت (۱۱). در دوران رنسانس، سنت معماری کلاسیک از سوی معماران انسانگرا گسترده شد و منظور از کلاسیک در این دوران اصول ویتروویوس بود که اندیشه‌های نوینی را شکل داد (۱۲). انسان‌گرایی قرن پانزدهم میلادی، منطبق با تعالیم کلاسیک باستان (یونانی- رومی) در پی یافتن فرم‌ها، ابعاد و نسبت‌های عمومی ابعاد بدن انسان به مثابه اصول رقومی یا هندسی بود. معماری همواره در جستجوی ادغام هندسه اقلیدسی و فرم‌های طبیعت که نقطه اوج کمال آن در بدن انسان بود، خود را در اختیار هندسه قرار داد (۱۰). همانطور که پیشتر بیان شد، قیاس تشبیهی بین فرم بدن انسان و برخی از عناصر معماری کلاسیک، منشاء سه قرن ویتروویوس‌گرایی یعنی از رنسانس به این سو بود. ویتروویوس براساس هندسه مقدس فیثاغورثی، پرستشگاه‌ها را براساس قسمت‌های مختلف بدن انسان طراحی کرد، و معتقد بود که در این صورت آنها کامل خواهند بود. او این کمال را از این واقعیت ناشی می‌دانست که دست‌ها و پاها گسترده شده یک انسان متناسب هم درون یک دایره قرار می‌گیرند و هم درون یک مربع. براساس عقاید فیثاغورثی، دایره بیانگر جهان روحانی و مربع نماد ماده. بنابراین بدن انسان نماد پیوند کامل روح و ماده است که در تناسبات قسمت‌های مختلف منعکس می‌شد (۲). دوره رنسانس با (نویسنده) ده کتاب ویتروویوس نسخه‌های متنوعی

آن از درون یک میانجی، که در موضوع مورد نظر ما آن میانجی ماده است. بنابراین می‌توان گفت که ساختمان بدن انسان [به عنوان میانجی] همان نظم بنیادین را نشان می‌دهد ... (۱۴) وینترز در توصیف زیبایی‌شناسی معماری کلاسیک عنوان «نظریه بازنمودی» را به کار می‌برد و خاستگاه آن را در نظریات ویتروویوس و آلبرتی می‌یابد، او بر مبنای این دیدگاه معماری کلاسیک و عناصرش را به عنوان مدلول و بازنمودی از یک فرم یا هر چیزی دیگری در نظر می‌گیرد (۱۵). بنابراین در معماری کلاسیک، کالبد انسانی به واسطه کاربردش در مقام الگویی شمایی و تناسباتی برای بازنمایی در سازماندهی فضایی پلان، نما و جزئیات همچون بخشی از «اسطوره آغازگاه» عمل کرده است. تصویر کالبد انسان از طریق تناسب و مقیاس می‌توانست «الگویی ریاضی‌گون» یا «تقلیدی تصویری» یا به تعبیری تقلید شکلی از بدن انسان باشد. کالبد انسان عموماً به گونه‌ای استعاری بازنمایی طبیعت بوده است (۵). همچون استفاده از کاریاتیدها^۱ در معابد یونانی.

۲- دوره مدرن: زیبایی‌شناسی مکانیکی

از نیمه قرن نوزده، با وقوع انقلابات صنعتی و به دنبال آن اقتصاد صنعتی، تغییرات و تحولات گسترده‌ای را در عرصه اجتماعی-فرهنگی موجب گردید و در زمینه معماری نیز موجبات پیشرفت و بهبود تکنیک‌های ساختمان‌سازی و مصالح جدید را فراهم آورد. در حقیقت مدرنیسم هنری به جنبشی اطلاق می‌شد که در حدود سال‌های ۱۸۹۰ تا ۱۹۴۰ در اروپا به راه افتاد. مدرنیسم در معماری در قالب «سبک بین‌الملل» ظاهر شد این جنبش در پی نو کردن فرآیندهای ساخت و ساز و طراحی از طریق نفی محیط‌های سنتی به دنبال اصولی جهانشمولی برای معماری بود که در آن ساخت و ساز بواسطه قواعدی یکسان از طریق نظمی خردمندانه و کاربردی بود.

مدرنیسم با کالبد انسان و طبیعت که هر دو ساختاری ارگانیک-اند، رابطه‌ای خصمانه داشت. لوکوربوزیه تنها کسی بود که به

از «مرد ویتروویوسی» و نیز طرح‌های ترکیبی با توسل به نسبت-های بدن انسان و بسیاری از الگوهای ترکیبی ستون‌های یونانی پدید آمد. در این دوره، پرسپکتیو با نام «علم» به صحنه آمد و روش ترکیبی که مفهوم «زیبایی ایده‌آل و زیبایی واقع‌گرایانه» را با هم ترکیب کرده بود ظهور یافت (۱۱). آلبرتی، نخستین نظریه‌پرداز رنسانس، با رجوع به سیستم تناسباتی یونان و هم عقیده با ویتروویوس، به عنوان نماد انسان‌گرایی رنسانس بر مبنای تناسبات بدن انسان به عنوان عالی‌ترین نمود زیبایی درصد رسیدن به تناسبات معماری بود (۴). به زعم کروفه هر چند کتاب آلبرتی ادعا می‌کند که سنت ده کتاب ویتروویوس را به ارث برده اما با بیان برخی ایده‌های نسبتاً متفاوت در آرایش اصول، بحث مفهوم و معنای ضمنی زیبایی‌شناسی معماری را نادیده گرفته است (۱۳). او بر کاوش در خصوص اصول قراردادی زیبایی‌شناسی معماری تمرکز کرد و با این اندیشه که خلق زیبایی عمدتاً متشکل از زیبایی کلی و تزئینات معمول است، زیبایی کلی را به واسطه اعداد، اشکال و کنار هم آمدن اعداد که با هارمونی متحد شده‌اند، نشان داد (۱۱). همچنین دی‌جورجو مارتینی معمار ایتالیایی قرن ۱۶م که در جستجوی تمثیلی از بدن انسان در طرح‌های شهری و پلان ساختمان‌ها و نمای کلیساها بود، در تحلیل‌هایش هماهنگی بدن انسان با شکل چلیپا، به عنوان زمینه‌ای برای نقشه کلیسا و بلندای کالبد انسان برای طراحی ستونها را با هدف رسیدن به قیاس تشبیهی بین بدن انسان و معماری ارائه کرده است (۲).

به عقیده هالدین، زمانیکه ویتروویوس، آلبرتی، پالادیو و دیگران از اهمیت تناسبات سخن می‌گویند، نظریه‌ای مابعدالطبیعی را درباره قاعده‌مندی ارائه می‌کنند. از این نظرگاه زیبایی حاصل طراحی ترکیب‌هایی است که انتخاب واحدها و پیمون‌هایی مناسب را به وجود می‌آورد. نگره اصلی فیثاغورثی که افلاطون و نوافلاطونیان بعد از او صورتی تازه به آن دادند، این است که نظم تجربی نتیجه اعمال اصول مجرد بر یک میانجی یا متجلی کردن

2- International Style

۱- Caryatid: پیکره‌ی ایستاده زن که در معماری کلاسیک یونان، از آن به عنوان ستون استفاده کرده‌اند. در بناهای نظیر «گنج خانه سیفونسی‌ها» در دلفی و معبد ارختوم در مجموعه آکروپولیس. (۱۶)

طریق مقیاس انسانی بود که اصطلاحاً «آنتروپومتری» یا انسان-سنجی نامیده می‌شود که علم مطالعه ابعاد فیزیکی، توانایی و محدودیت اندام انسان است. او روشی جهانشمول را بر مبنای زیست‌شناختی و ابعاد بدن انسان، برای مقیاس دادن به محیط، ضوابط طراحی و زیبایی‌شناسی تدوین کرد (۱۷). او در کتاب به سمت یک معماری جدید با تفسیر قوانین زیبایی‌شناسی با یک زبان جدید، گام به گام سیستمی از «زیبایی‌شناسی مکانیکی» را ایجاد کرد که معنای ضمنی زیبایی‌شناسی را به سمت نمودهای یکنواخت، انتزاعی همچون روح خردگرای زمانه حرکت داد (۱۱).

۳- پست‌مدرن: زیبایی‌شناسی بدن

یکی از وجوه احیاگرانه پست‌مدرن در معماری، تمرکز و تأکید بر کالبد انسانی است. در حقیقت از زمان پایان سنت کلاسیک، نوعی پسروری مداوم در مورد حضور کالبد انسانی در ساختمان مشاهده می‌شود. این فرآیند که منجر به از بین رفتن بنیادی مقتدر برای معماری می‌گردد، از طریق سه وضعیت کاملاً انتزاعی که متضمن بازتاب کالبد انسانی است، نمود می‌یابد: ۱- ساختمان یک کالبد انسانی است. ۲- ساختمان حالات کالبد یا ذهن انسانی را تجسد می‌بخشد. ۳. محیط خصوصیتی کالبدی یا اندام‌وار دارد. این حرکت در شکل‌های مختلفی از جمله رویکرد پدیدارشناسانه، پسا‌ساختارگرا^۲ و فمینیست^۴ بروز پیدا می‌کند (۵)، که می‌توان رویکرد تاریخگرا که بازگشت به معماری کلاسیک از طریق باز معرفی انسان‌گونه‌انگاری دارد، را نیز به آن افزود. به عنوان نمونه معماری «مایکل گریوز» انسان‌گونه‌انگاری را از طریق بکارگیری ابزارهای معنادار کلاسیک که رابطه انسان را با طبیعت و کیهان بنیان می‌نهد و نمادین می‌سازد، را بازشناسی می‌کند (۵). همچنین راب کریر با رویکرد نئوکلاسیک به معماری یونان توجه دارد. او با تصاویر و نقشه‌های بسیار

جستجوی یک نظام تناسباتی انسان‌محور، یعنی «مدولار»^۱ پرداخت. (۵) مدولار سیستمی تناسباتی وابسته به تناسبات طلایی و ردیف‌های اندازه‌گیری فیبوناچی بود، به نحوی که در آن تناسبات بدن انسان اساس محاسبات و اندازه‌گیری واحدهای ساختمانی قرار گرفت و جنبه کاربردی یافت. در حقیقت معماران عملکردگرا با غفلت از رابطه میان کالبد و معماری و تنها رابطه پراگماتیک اندام انسانی در معماری برایشان مطرح بود. در این نهضت، ارج نهادن به استعاره «ماشین» به عنوان یک الگوی عام، موجب طرد کالبد انسانی از معماری شد. از نظر کیت نسبت، استعاره ماشین، اشاره به ماهیت پراگماتیک معماری مدرن دارد که در قالب الگووارهای معینی (به عنوان مثال تأکید بر ابعاد استاندارد در فضا) در جهت تحقق کاربردگرایی معماری تجسم یافتند (۵). بیشتر باورهای مدرسه باهاوس و معماری مدرن، براساس «مدل اندام‌وارهای انسان» بر ویژگی‌های فیزیولوژیک اندام انسان تأکید داشت و به این ترتیب تمام نیازهای انسان به احتیاجات جهانشمول و فیزیولوژیک محدود شدند (۱۷).

تصاویر بدن انسان به صورت تناسبات ریاضی‌وار و ارتباط معماری و بدن انسان در سطح ارگونومی به عنوان مشخصه مقیاس انسانی در معماری مطرح شد (۲)، لوکوربوزیه با رجوع به ابزار سنجش یونانی و مصری‌ها که بخشی از ریاضیات بدن انسان را تشکیل می‌داد (۱۰)، به دنبال تناسبات انسان-محور مدولار بود، او نسبت‌های طلایی را بر مبنای بدن انسان استخراج کرد که جهت محاسبه نسبت‌های ساختمانی استفاده می‌شد. او در واقع توانست یک اصل هندسی بنیادین را با اعداد منطقی برای بدن و حرکات انسان درآمیزد (۲). هدف لوکوربوزیه رسیدن به ماهیت نظم از

۱- Modular: مقیاس اندازه‌گیری بر مبنای بدن انسان یک مرد انگلیسی با دستی افراشته (۱۸۳ سانتیمتر) است.

۲- Anthropometry

۳- رویکرد پسا‌ساختارگرایی کالبد انسانی را به مثابه سایت و محل معماری در نظر می‌گیرد، از نظر آن‌ها ساختمان و محیط آن یک کالبد انسانی است و حالات و خصوصیتی کالبدی یا اندام‌وار دارد. (۵)

۴- فمینیست‌ها با در پیش گرفتن رویکرد انتقادی در بازشناساندن کالبد در حوزه نظریه نقش مهمی ایفا کرده‌اند. «دیانا اگرت» نظریه‌پرداز

معماری با پیروی از تحلیل‌های فرویدی و دریدایی با نگرش تحلیلی عقیده دارد که سنت معماری غربی و اصل انسان‌گونه‌انگاری آن به صورت رویکردی «ترینه محور» کالبد زنانه را سرکوب کرده است. وی در بررسی‌هایش در می‌یابد که الگوی نظریه رنسانس برای تصویرپردازی معماری، کالبد مردانه را مدنظر داشته و واحدهای اندازه‌گیری برگرفته از کالبد مردانه است. نقطه نظرهای انتقادی او بر آن است تا با احیاء کالبد زنانه در معماری پسامدرن جایگاهی دوباره به آن ببخشد. (۵)

بدن و آگاهی به گونه‌ای حل کند. به این ترتیب که خود بدن، هم به عنوان سوژه و هم به عنوان ابژه مطرح می‌شود. به نظر او سوژه چیزی بیرون از بدن نیست. در سوپژکتیویسم، سوژه وجه غیر بدنی انسان است که می‌تواند به صورت مستقل لحاظ شود. نزد مرلوپونتی آگاهی نمی‌تواند بدون بدن لحاظ شود، یعنی همواره جنبه‌های تن‌یافتگی در آگاهی مقدر است و راه‌های مطالعه آگاهی همان بدن است (۱۹). نظریات وی مبتنی بر مشارکت همه حواس در فرآیند ادراک و مرکزیت تن در دریافت محیط می‌باشد، به عقیده او بدن مانند سایر اشیاء در فضا حضور ندارد، بلکه با فضا می‌آمیزد و از طریق آن است که ما با فضا ارتباط برقرار می‌کنیم. بدین معنی که «انسان به جای آن که ذهن و بدنی باشد، ذهنی است با بدنی، موجودی که تنها به این سبب می‌تواند به حقیقت اشیاء دست یابد که بدنش» (۶) بنابراین او ادراک معماری را پدیداری جسمانی می‌داند نه رویدادی صرفاً ذهنی.

بلومر و مور در کتاب بدن، حافظه و معماری در ۱۹۷۷، یکی از اولین تحقیقات را به منظور بررسی نقش بدن و ادراکات حسی در تجربه معماری و دریافت فضا انجام دادند (۷)، و بر اهمیت «فاعل شناسای متجسم» در تعریف تجربیات فضایی تأکید کردند. پرز-گومز برای احیاء بدن در معماری راهکارهای پدیدارشناسانه ارائه می‌کند، به عقیده او عملکردگرایی مدرن موجب شد که معماری به یک «جسم ابژه‌وار» تبدیل شود، و در زمان ما توجه اصیل به معنای معماری باید با احیاء آگاهانه یا ناآگاهانه کالبد همراه باشد (۵). به تعبیر پالاسما معنا در معماری به توانایی آن در نمادینه‌سازی وجود یا حضور انسانی و نیز به تجربه فضایی اثر - برخلاف معماری مدرن - متکی است. او بر بدن انسان در دریافت محیط از طریق حرکت‌مندی در فضا تأکید دارد و معماری را موردی فضایی - تجربی می‌داند که بر مبنای حضور

مفصلی نظام تناسبات را در اندام انسان و ساختمان‌ها بررسی کرده است. به عقیده او بدن انسان همواره نمونه‌آرزشمندی برای بررسی ترکیب در معماری بوده و کالبد انسان، فرم هماهنگ آرمانی است که نه تنها به منظور دست یافتن به بهترین وضعیت کارکردی، بلکه برای تحقق جوانب زیبایی‌شناسی، سازمان یافته است (۳).

اما از میان رویکردهای مطرح شده در بالا، پدیدارشناسی به عنوان یک رشته فلسفی بیش از سایرین، مسئله کنش متقابل میان کالبد انسانی و معماری را مورد توجه قرار می‌دهد و رهیافتی جدید را در این راستا معرفی می‌کند که از منظر زیبایی‌شناسی می‌تواند مورد توجه واقع شود. برخی از بدن به عنوان نوعی «هستن در جهان» به عنوان شکلی از تجربه زیست که بسیار پیچیده، سیال و دائم متغیر است، یاد می‌کنند. بدن برای مرلوپونتی^۱ یک شیء به خودی خود نیست، بلکه حالت و زمینه‌ای است که بواسطه آن افراد قادرند با اشیاء از جمله ساختمان‌ها ارتباط برقرار کنند. در نتیجه بدن انسان به طرق مختلف در محیط ساخته شده، حک می‌شود و معماری در ساختاردهی به بدن‌ها کاملاً فعالانه شرکت می‌جوید و همیشه اثرات خود را بر جسم فاعل شناسا باقی می‌گذارد. در این رویکرد، معماری از بدن انسان مستقل نبوده، بلکه این دو با یکدیگر در تولید متقابل، معنا و تغییر شکل مرتبطاند (۶). تفکر مرلوپونتی بدن‌مند بودن ادراک را مطرح می‌کند. بدن‌مندی ادراک مستلزم نگاهی جدید به حواس به مثابه میانجی میان جهان بیرون (معماری) و سوژه تجربه (انسان) است، به عقیده او ادراک به واسطه همپیوندی حواس در بدن همچون یک کل ارگانیک است که می‌تواند بدن‌مند باشد (۱۸). این دیدگاه پیامدهای بسیاری برای حوزه‌های گوناگون از جمله معماری داشته که از منظر زیبایی‌شناسی مورد توجه است. مرلوپونتی می‌کوشد تفکیک سوژه و ابژه دکارتی را با یکی کردن

۲- Embodiment: بدنی شدن آگاهی. یعنی بدن و آگاهی یکی هستند و آگاهی عنصری مجزا از بدن نیست و آگاهی به صورت بدنی ظهور می‌کند، از این رو بحث پدیدارشناسی ادراک حسی مطرح می‌شود، یعنی آگاهی صورت ادراک حسی دارد. (۱۹)

۳- مرلوپونتی تأکید می‌کند که ساختار ادراک همان ساختار بدن است I یعنی زیسته و حسی-حرکتی. (۲۱)

۱- Maurice Merleau-Ponty: فیلسوف فرانسوی، اساس مفاهیم پدیدارشناسانه ی خود را بر تبیین تجسم تنانه بنا می‌کند و آن را رویکرد بهتری بر فهم ماهیت ذهن می‌داند. او از جمله متفکرانی است که با طرح روابطی نوین میان «سوژه و جهان»، «آگاهی و بدن» نظام و روشمندی پیشین را به پرسش می‌گیرد. (۱۸)

یافته‌ها

یونانیان دستیابی به تناسبات زیبایی‌شنای معماری را بر مبنای هماهنگی بدن انسان به عنوان نمادی از کمال طبیعت مدنظر قرار دادند، تناسباتی که بر پایه تناسبات طلائی و بر طبق معادله فیثاغورث شکل گرفته بود. دنباله‌رو همین دیدگاه، عقاید ویتروویوس مبنای نظریات زیبایی‌شناسی کلاسیک معماری مبتنی بر تناسبات انسانی شکل گرفت که به لحاظ کارکرد تمثیلی آن جهت بازنمایی طبیعت در دوره رنسانس نیز مورد پیگیری قرار گرفت. در این دوران تصویر مرد ویتروویوسی به عنوان یک نوع روش طراحی، یک تصویر از تئوری زیبایی‌شناسی و قوانین نهادینه‌سازی شده برای زیبایی‌شناسی معماری محسوب می‌شد که نوعی تخیل زیبایی‌شناسی و تجلی یک سری از ارزش‌ها و مفاهیم بود. در حقیقت در معماری کلاسیک، اصول معماری به عناصر مابعدالطبیعی و مفاهیم ضمنی ارتباط پیدا می‌کرد و نسبت‌های بدن انسان به عنوان معیار رسیدن به تناسبات استعاره‌ای و عناصر ماورایی مورد توجه بود. از این‌رو معماری این دوره از لحاظ سازماندهی یا ابعاد و تناسبات تلویحاً نشان‌دهنده تجسمی از پیکره انسان بود. بنابراین معماری کلاسیک، کالبد انسانی را به عنوان الگویی شمایی مورد اقتباس قرار داد و برداشت تناسباتی از کالبد انسان به عنوان معیار زیبایی از طریق تناسبات معمارانه بازنمایی شد. در دوره مدرن، تغییر ارتباط انسان و معماری از طریق یک حرکت آشکار از تمثیل کالبد انسان به سمت انتزاع بدن در معماری تحت‌تأثیر صنعتی‌سازی اتفاق افتاد و ارزش ویژه‌ای برای زیبایی ریاضیاتی وضع شد. بازگشت به کالبد انسانی در معماری پست‌مدرن با اهمیت یافتن حضور انسانی، معماری را به موردی فضایی-تجربی از طریق ادراک کالبدی مبدل کرد که زمینه‌ساز ارتباط متفاوتی میان انسان و معماری شد، ارتباطی که سراسر تحت‌تأثیر ادراک حسی انسان، نوعی تجربه زیبایی‌شناسانه^۱ را ارائه می‌کرد. (جدول ۱)

انسان و تجربه فضا «ادراک کالبدی» معماری را مطرح می‌کند. توجه به مشارکت همه حواس در فرآیند ادراک یا ادراک چند حسی، ادراک کالبدی و قرار گرفتن کالبد و تن انسانی به عنوان مرکزیت دریافت محیط، تجربه فعلی-حرکتی، نکاتی هستند که او تحت‌تأثیر مرلوپونتی در مورد «فلسفه دریافت» به آن‌ها می‌پردازد (۶). یکی دیگر از وجوه برجسته پدیدارشناسی او اهمیت تجربه فعل-بنیاد معماری را در برابر تجربه اسم-بنیاد قرار می‌دهد. منظور آن است که فرآیند درک معماری و محیط اساساً مبتنی بر حرکت تن است، و تنها در کنش است که ادراک «زمینه» حاصل می‌گردد (۲۰). در حقیقت معماری پلی میان تجربه کالبدی انسان و ظرفیت‌های فضا برقرار می‌کند تا آن کیفیت‌های نهفته فضایی را جلوه‌گر سازد. در معماری، انسان جهان را به شکلی حسانی و زمانی-فضایی تجربه می‌کند و سپس از دل این تجربه، ساختی ماده‌مند، پاینده در زمان، محسوس و مکانمند سر بر می‌آورد. این جنبه‌ی معماری با بنیادین‌ترین جنبه‌های پیکرمندی انسان همسازند (۲۱). پالاسما تجربه معماری و یک بنا را نوعی «مواجهه‌ی وجودی» می‌داند، بدین صورت که در درک فضا، کالبد و فضا به هم می‌آمیزد و یکی می‌شوند، به گونه‌ای که در نهایت ما با یک کالبد-فضا مواجهیم، موجودیتی در هم تنیده و متحد. تن، پیکره‌ای است که در آن همه حواس حضوری فعال دارند، و در فرآیند ادراک فضا مشارکت می‌جویند. تسلیم سلطهٔ بینایی نشدن، به معنای بسط تجربه حسی و مواجهه با اثر در قلمروهای گستردهٔ حواس است (۲۰). بنا بر آنچه شرح داده شد، با در هم تنیدگی و هم‌آمیزی فضایی-زمانی در میان بیرون و درون، تنی متن‌مند یا متنی تن‌مند (فضا، ساخت و یا بنایی) آفریده می‌شود که هم از درون خواندنی/دیدنی (تجربه‌کردنی) است و هم از بیرون خواندنی/دیدنی (تجربه‌کردنی) است و به سبب سرشت دو سویه، چندوجهی، تنانه، چندحسانه و نمودار وارونه‌پذیری، درهم‌گذری و برهم-بازتابی (انعکاس‌پذیری) تن است که سبب برهم کنش ادراکی می‌شود، این فرآیند همان «زیبایی‌شناسی بدن» است (۲۱).

جدول ۱- مقایسه رابطه انسان و معماری از منظر زیبایی‌شناسی. (نگارنده)

Table 1. Comparison of the relationship between man and architecture from an aesthetic point of view. (Author)

پست مدرن	مدرن	کلاسیک (رنسانس)	کلاسیک (باستان)	
کالبد انسان ابزار ادراک معماری	کالبد انسان ابزار عملکرد بهینه معماری	شناخت کالبد انسان	تقلید از کالبد انسان	کالبد انسان در معماری
رویکرد پدیدارشناسی	رویکرد آنتروپومتری	رویکرد اومانستی	رویکرد طبیعت‌مدار	رویکرد معماری به انسان
دید وجودی	دید انتزاعی به کالبد انسان	شروع دید انتزاعی به انسان	دید استعاری به انسان	دیدگاه معماری به انسان
معماری تعاملی (انسان-معماری)	معماری با منشاء عقل‌گرایی	معماری با منشاء عقل‌گرایی	معماری با منشاء نمادین	هدف معماری
تقابل آگاهی و بدن	ارتباط پراگماتیک	ارتباط شناختی	ارتباط اسطوره‌ای	نوع ارتباط انسان و معماری

ریاضیات مبدل گردید و زیبایی‌شناسی کالبد انسان تنها متکی به ریاضیات شد و سرانجام نوعی تکنیک ترکیبی خردگرا از زیبایی شکل گرفت.

بحث و نتیجه‌گیری

در مجموع می‌توان نقطه نظرهای زیبایی‌شناسی در خصوص ارتباط کالبد انسان و معماری غرب را چنین بیان کرد: نخست، از دوران کلاسیک تا انتهای مدرن، معنای ضمنی و نمادین زیبایی‌شناسی معماری که برگرفته از کالبد انسانی بود، به تدریج محو شد. بدین معنی که در معماری کلاسیک ابعاد قراردادی با بعد مفهومی زیبایی‌شناسی مشارکت داشت و بر معنای ضمنی و نمادین زیبایی از طریق کالبد انسانی متمرکز بود؛ برخلاف مدرنیسم که دیدگاه معماری تنها در مشارکت با ابعاد قراردادی قرار گرفت. به عبارت دیگر در دوره رنسانس مباحث آلبرتی قراردادهای به ارث برده از ویتروویس را تثبیت کرد، اما معنای ضمنی زیبایی‌شناسی به تدریج از بین رفت تا جایگاه لوکوربوزیه معنای ضمنی زیبایی‌شناسی را در بازنمود روح مدرن می‌دانست. بنابراین معنای ضمنی زیبایی از طریق بازنمود کالبد انسانی در معماری مرحله به مرحله محو شد و نهایتاً در دوره مدرن از میان رفت تا اینکه در دوره پست‌مدرن، این مفهوم با نگرشی جدید به ادراکی در تجربه مخاطب مبدل گردید.

بطور کلی دو رویکرد زیبایی‌شناسی زمینه‌ساز رابطه انسان و معماری در دوره‌های کلاسیک و مدرن شد: رویکرد نخست، تلفیق سیستم ریاضیات و تخیل بود، بدین معنی که زیبایی‌شناسی معماری کلاسیک از همان ابتدا تأکید زیادی بر ریاضیات بر مبنای کالبد انسان داشت و در هر دوره تاریخی دیدگاه‌های متفاوتی را برگزید و در انتهای دوره مدرن تنها چیزی که بدون تغییر ماند، اتکاء بر سیستم ریاضیات بر مبنای تناسبات انسانی بود. به عنوان نمونه در یونان، قوانین مدول نسبت‌های عددی ساده و در روم، قوانین ترکیب اشکال هندسی منظم (مثل دایره، مربع) مورد توجه قرار گرفت. از این‌رو در دوره یونان و روم تکنیک ترکیبی زیبایی‌شناسی براساس تلفیق ریاضیات، هندسه و کالبد انسان (به عنوان معیار زیبایی) بواسطه تخیل ایجاد شد، که محدود به ترکیب‌های دو بعدی بود. در دوره رنسانس، تکنیک ترکیبی زیبایی‌شناسی در تناسب روابط سه بعدی از طریق پرسپکتیو پیش رفت. در واقع می‌توان توسعه تکنیک ترکیبی زیبایی‌شناسی کلاسیک را یک فرایند تکامل تخیل زیبایی‌شناسانه براساس سیستم ریاضی نامید.

رویکرد دوم، تغییر شکل تفکر زیبایی‌شناسی از تخیل به قوانین صرف بود. همانطور که بیان شد در زیبایی‌شناسی کلاسیک، تخیل از طریق کالبد انسان با عناصر معماری انطباق پیدا کرد و توسعه مرد ویتروویوسی به منظور مادی‌سازی چنین تخیل‌هایی در قالب تناسبات و نسبت‌ها پدیدار شد. اما در مدرنیسم این تخیل از بین رفت و به تناسباتی صرف در تلفیق با هندسه و

چهارم، در پست‌مدرنیسم، فرم و معنای ضمنی زیبایی‌شناسی معماری در رویکرد پدیدارشناسی، حول محور برخورد کالبد انسان با محیط و حضور همه جانبه دریافت‌های حسی - حرکتی در برخورد با کالبد معماری نمود می‌یابد که همراه با نوعی واکنش عاطفی مخاطب و ایجاد تجربه زیبایی‌شناسانه از طریق این نوع ادراک‌تانه است. بدین معنی که خاستگاه زیبایی‌شناسانه اثر معماری نه در خود ابژه، بلکه در تجربه انسان جستجو می‌شود. بنابراین اثر معماری با تجربه شدن از طریق کالبد انسان (تن-سوژه) در گستره ادراکی‌اش می‌تواند تجربه زیبایی‌شناسی تجسم‌یافته‌ای را فراهم سازد. اکنون دیگر معماری همچون دوران کلاسیک و مدرن به طور مجزا از انسان نیست که ویژگی‌های زیبایی‌شناسانه را به لحاظ اتکاء بر ریاضیات صرف در کنار تناسب کالبد انسان و مفاهیم نمادین مرتبط با آن را در بر گیرد؛ بلکه زیبایی به صورت مضمونی از تعامل بین معماری و انسان حاصل می‌شود، که در اثر هم‌پیوندی ادراک‌تانه و معماری به وجود می‌آید و نتیجه این تعامل، تجربیات ادراکی فضا است که همچون تجربه‌ای زیبایی‌شناسی حاضر می‌شود و سبب‌ساز حس مکان و مفاهیم استعاری مرتبط با آن است. (جدول ۲)

دوم، فرم زیبایی‌شناسی متکی به کالبد انسانی گام به گام پیچیده‌تر شده است؛ در معماری کلاسیک این فرم زیبایی-شناسانه ابتدا در قالب نمودی عینی از زیبایی کالبد انسانی از طریق عناصر معماری (ستون‌های یونانی) بازنمود یافت، اما این پیچیده شدن با طراحی تناسبات مرد ویتروویوسی در دوره رنسانس شروع شد و نهایتاً تکنیک ترکیبی مبتنی بر هندسه را پدید آورد که زیر بنای زیبایی‌شناسی آن مبتنی بر کالبد انسان بود. تا اینکه لوکوربوزیه وجود فرم زیبایی را فقط با استفاده از قضایای هندسی اثبات کرد و در دوره پست مدرن فرم زیبایی-شناسی صرفاً مبتنی بر کالبد انسانی به طور کامل محو شد و آنچه باقی ماند، تأکید بر حضور کالبد انسانی از طریق ادراک عینی/ذهنی معماری است.

سوم، توسعه اصول قراردادی زیبایی‌شناسی ممکن است به تئوری اعداد فیثاغورث بازگردد. چراکه زیبایی‌شناسی کلاسیک فرآیندی بود که در آن تئوری فیثاغورثی به تدریج با اصول تناسبات کالبد انسان ترکیب شد و این فرآیند از این باور شروع شد که روابط ریاضیاتی یک زیبایی منظم را در بردارند؛ بنابراین، تناسبات کالبد انسانی اولین اصلی بود که توسط اعداد تقویت شد و در دوره‌های بعد به شکل متفاوتی بروز یافت.

جدول ۲- شناخت‌شناسی رابطه انسان و معماری. (نگارنده)

Table 2. Epistemology of the relationship between man and architecture. (Author)

معماری پست‌مدرن	معماری مدرن	معماری کلاسیک
این‌همانی انسان و معماری	شناخت‌گرایی	نمادگرایی
تجربه محور	کارکردمحور	کالبدمحور
تأکید بر حضور انسان	بازتاب کالبد انسان	بازنمود کالبد انسان

جنبه ادراکی معماری رو به افول گذاشت، دوباره در معماری پست‌مدرنیسم احیاء گردید و این بدان دلیل اتفاق افتاد که زیبایی‌شناسی به عنوان مفهومی در نظر گرفته شد که از طریق تجربه و ادراک حاصل می‌شود و اهمیت «تجربه زیبایی» که ناشی از ادراک کالبدی (تن/سوژه) است به تجربه مکان مرتبط می‌شود. به طور کل باید گفت که زیبایی یک فرآیند اهلی‌سازی ایدئولوژیک است و ارتباط انسان و معماری در دوره‌های کلاسیک، مدرن و پست‌مدرن همواره تحت‌تأثیر نوع اندیشه

مطالعه سیر تحول ارتباط انسان و معماری غرب از منظر زیبایی‌شناسی نشان داد، فرآیندی که در آن اصول و معیارهای زیبایی‌شناسی معماری از طریق کالبد انسانی به وجود آمد، به تدریج با گذر زمان، معنای استعاری و ضمنی زیبایی‌شناسی به امری مبهم مبدل شد و فرم زیبایی‌شناسی ملهم از کالبد انسان در معماری از دوره کلاسیک به بعد دچار یک فرآیند پیچیده گردید. نتیجتاً در معماری مدرن با از بین رفتن معنای ضمنی زیبایی به تدریج بر منطقی شدن زیبایی افزوده شد و در حالیکه

2. Von Meiss, P. (1989). *Elements of architecture: from form to place* Trans: Aayvazian, S. (1392). Tehran: Tehran University. (In Persian)
3. Krier, R. (2001). *Architectural Proportion*. Trans: Ahmadinejad, M. (1388). Tehran: Khak. (In Persian)
4. Capon, D.S. (1999). *Architectural Theory*. Volume 1. Trans: Yaran, A. (1388). Tehran: Shahidi. (In Persian)
5. Nesbitt, K. (1996). *Theorizing a New Agenda for Architecture: An Anthology of Architectural Theory 1965-1995*. Trans: Shirazi, M. (1387). Tehran: Ney. (In Persian)
6. Merleau-Ponty, M. (1982). *Phenomenology of perception*. Routledge.
7. Pallasmaa, J. (2014). *Space, place and atmosphere. Emotion and peripheral perception in architectural experience*. *Lebenswelt. Aesthetics and philosophy of experience*, (4).
8. Holl, S., Pallasmaa, J., & Gómez, A. P. (2006). *Questions of perception: phenomenology of architecture*. William K Stout Pub.
9. Bachelard, G. (2014). *The poetics of space*. Penguin. Trans: Kamali, M. & Shirbacheh, M. (1392). Tehran: Roshangaran. (In Persian)
10. Bemanian, M.R; Baghai, P. & Ekhvat. H. (2011). *Application of geometry and proportions in architecture*. Tehran: Tahan. (In Persian)
11. Yang, Y-F; WU, Ch-Y & Pan Sh-H. (2015). «Influence of the Vitruvian Man in Western Architectural Aesthetics». *Bulletin of Japanese Society for the Science of Design*, Vol.62 , No: 3, p. 16-22.
12. Graham, G. (2005). *Philosophy of the arts: An introduction to aesthetics*. Routledge.

انسان در هر دوره به شکلی متفاوت بروز پیدا کرده است. در طول دوران پیشاصنعتی آفرینش معنا در معماری کلاسیک به همراهی با طبیعت و ارجاع به آن وابسته بود، که در این میان انسان به عنوان کمال طبیعت در ارجاع معماری، نمادی از این تفکر بود. با ظهور انقلاب صنعتی و ایده پیشرفت در معماری مدرن به جای تمثیل ارگانیک، از تمثیل ماشین استقبال شد و کارکردگرایی به عنوان الگویی برای فرم، مانع از این شد که معماری به طور مستقیم به انسان ارجاع یابد، زیرا در این دوران تأکید ویژه بر روش و روشمندی بیش از هر چیز دیگری در روند و نتیجه اثر معماری تأثیرگذار بود. این امر یکی از مسائل پیش روی پست‌مدرنیسم قرار گرفت، چراکه با وجود پیشرفت‌های تکنولوژیک در مدرنیسم، نمایش نمادین جایگاه انسان در جهان از منظر پدیدارشناسی، به عنوان یکی از وظایف معماری مطرح شد.

در نتیجه، از دوران کلاسیک تا مدرن، معنای ضمنی و نمادین زیبایی‌شناسی که برگرفته از کالبد انسانی بود به تدریج محو شد و رابطه معماری و انسان از منظر زیبایی‌شناسانه در دوره کلاسیک با تأکید بر بعد نمادین و دوره مدرن با تأکید بر بعد پراگماتیک، رویکردی کالبد‌انگارانه از طریق منطق ریاضیاتی بود؛ اما در دوره پست‌مدرن به رویکردی ادراکی تن‌اسوژه مبدل شد. بدین معنی که در پست‌مدرنیسم بر حضور انسان در معماری و کسب آگاهی از طریق آن تأکید می‌شود، بنابراین این ارتباط دو سویه کالبد/معماری به موضوع تجربه زیبایی‌شناسانه از طریق ادراک کالبدی در معماری پست‌مدرنیسم منتج شده است. در نتیجه فرآیندی که در آن تأثیر کالبد انسانی در معماری منجر به ایجاد معیارهای کلی و مفاهیم استعاری زیبایی‌شناسی در معماری کلاسیک شده بود به تدریج تا دوره مدرن دچار تغییرات اساسی گردید و آنچه در پست‌مدرنیسم اهمیت یافت، تجربه زیبایی‌شناسی از طریق ادراک کالبدی مکان توسط انسان است.

References

1. Vitruvius, p. (2011). *Ten Books in Architecture*. Trans: Fayaz, R. (1388). Tehran: Art University. (In Persian)

- perspective of Maurice Merleau-Ponty's phenomenology». *Kimiya-ey-Honar*, (9), 45-52. (In Persian)
19. Gholami, T. (2013). «Cézanne and Merleau-Ponty». *Kimiya-ey-Honar*, (6), 51-62. (In Persian)
20. Shirazi, M.R. (2010). «Phenomenology in Praxis Learning from Pallasmaa's Phenomenological Interpretation of Villa Mairea», *Armanshahr*, (4), 125-134. (In Persian)
21. Pallasmaa, J. (2005). *The eyes of the skin: Architecture and the senses*. John Wiley & Sons. Trans: Fakhrkonandeh, A.R (1393). Tehran: Cheshmeh. (In Persian)
13. Krufft, H. (1994). «A History of Architectural Theory». New York: Princeton Architectural Press.
14. Haldane, J. J. (1998). Architectural aesthetics, Trans: Samarghand, D. (1380). *Memar*, (12), 4-7. (In Persian)
15. Gaut, B., & Lopes, D. (Eds.). (2013). *The Routledge companion to aesthetics*. Routledge.
16. Gardner, H. (1926). *Art through the ages*. Harcourt, Brace. Trans: Faramarzi, M.T (1387). Tehran: Negah. (In Persian)
17. Lang, J. (1987). *Creating architectural theory*, Trans: Eynifar. A. (1388). Tehran: Tehran University. (In Persian)
18. Basiri, M. (2013). «Body and senses in modern artistic media, a view from the